

آیین‌های سوگواری و مرثیه‌خوانی در شاهنامه فردوسی

اعظم نیک آبادی^۱

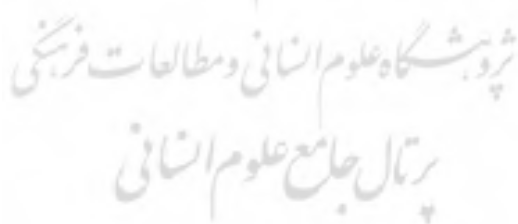
زینب باقری^۲

چکیده:

در ایران باستان همانند همه ملت‌ها مرثیه‌سرایی و عزاداری برای مردگان به شکل‌های مختلف مرسوم بوده است. یکی از ارجمندترین منابع شناخت ما از آداب و رسوم ایرانیان کهن، کتاب ارزشمند شاهنامه است. فردوسی با استادی خاص خود آیین‌های سوگواری را به تصویر کشیده است. سوگواران به خاطر از دست رفتگان، بیقراری و مویه می‌کردند، بر خاک می‌افتادند، موی و روی خود را می‌کنند و جامه بر تن را چاک می‌زدند. آیین‌های دیگری نیز چون یال و دم اسب را بریدن، زین را وارونه بر اسب نهادن، نیل بر اسب و پیل کشیدن، سراپرده و درختان را سوزاندن و... از آیین‌های سوگواری در شاهنامه است. نوحه و زاری سوگواران، بر از دست رفتگان در شاهنامه شنیدنی است. بیان و پرداخت شاعرانه این مرثیه‌ها علاوه بر ارزش تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، دارای ارزش ادبی فراوانی نیز هستند.

کلید واژه‌ها

مرثیه، سوگواری، مرگ، شاهنامه، فردوسی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

^۲ دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران، z93.bagheri@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۵

مقدمه

مرگ و مردن رازناک‌ترین مسئله زندگی ما انسان‌هاست این که انسان پس از مرگ به کجا می‌رود و چه سرانجامی دارد بر هیچ کس آشکار نیست. اندوه فراوان ناشی از فقدان عزیزان، بندبند وجود انسان را می‌سوزاند از هیچ چیز و هیچ کس کاری ساخته نیست. نمی‌توان پاره‌های وجودمان را که برای همیشه ما را ترک گفته‌اند بازگرداند. ما در غم از دست دادن کسانی سوگوار هستیم که از اعماق قلبمان آنها را دوست داشتیم و اکنون آنها در کنار ما نیستند و این اندوهی است فراتر از توان ما. این فقدان عاطفی ما را سوگوار می‌کند و خود دریغی است به مراتب سخت‌تر از ابهام مرگ. «یکی از عمده‌ترین دغدغه مقوله ازلی-ابدی مرگ است که از بدو پیدایش انسان در سراسر تاریخ، همواره آدمی مشغله ذهن او بوده و ارکان و رشته‌های ناپیدای حیات وابسته بدان است. مرگ پر رمز و رازترین و در عین حال بدیهی‌ترین، صریح‌ترین و محتوم‌ترین مقوله‌ی هستی است.» (سیدالشهدایی، ۱۳۸۳: ۱۳۴). از دست دادن عزیزان و فقدان آنها و دلگرفتگی‌های گاه و بیگاه از نبودن آن عزیزان، برای انسان اندوه می‌آورد اندوهی که هر کسی ممکن است آن را تجربه کند. این نوع اندوه و ناراحتی نوعی افسردگی است. در سوگ عزیزان «احساس افسردگی بسیار رایج است و اغلب از آن به عنوان حالات غم و اندوه یاد می‌شود.» (ساراسون، ۱۳۷۱: ۶۲۸).

به درستی نمی‌توان تاریخچه‌ای از کهن‌ترین سوگ‌ها و یا آیین‌های عزاداری در مرگ را با اسناد بیان کرد با توجه به اندوه جانکاهی که والدین از مرگ فرزندان دارند می‌توان این گونه استنباط کرد اولین پدر و مادر داغدار تاریخ حضرت آدم و حوا بوده است. آن چه مسلم است در ایران باستان نیز همانند همه ملت‌ها، مرثیه سرایی و عزاداری برای مردگان به شکل‌های مختلف مرسوم بوده است به گونه‌ای که می‌توان گفت برخی از این سوگواری‌ها و مرثیه‌ها هنوز هم پا برجاست. در مورد پی بردن به قدمت سوگواری در ایران باستان یکی از ارجمندترین منابع شناخت ما از آداب و رسوم ایران کهن، همانا کتاب ارزشمند و شاهنامه فردوسی است. «دیدگان فردوسی در عرصه‌های کار و پیکار مردم عهد باستان با وجود گرد و خاک برخاسته در اثر گذشت زمان، آن توانایی را داشته است که جامعه و حیات اجتماعی و فرهنگی ادوار مختلف گذشته را به روشنی ببیند.» (ترابی، ۱۳۵۸: ۲۴۵). فردوسی متناسب با کردارها و کیفیات روحی قهرمانان سخنانی شورانگیز و تاثیر گذار بیان نموده است. «به هنگام مرگ قهرمانان، اندرز گویی، وصیت و مرثیه را در مورد توجه قرار داده» (غفوری مهدی آباد، ۱۳۹۱: ۱۵۱).

«رویکرد به معمای زندگی و مرگ و کوشش برای گشودن گره کور آن یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین بن مایه‌ها شاهنامه است که در بسیاری از داستان‌ها و روایات این منظومه به چشم می‌خورد.» (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۸۱). در شاهنامه با آیین‌های سوگواری گوناگونی روبرو می‌شویم چه از دید برگزاری مراسم و چه از دید پرداخت شاعرانه دارای ارج و ارزی والا هستند. «حکیم توس در شاهکار بی‌حرف خود یعنی شاهنامه از مرگ بسیار سخن گفته است. پاره‌ای از اشعار وی در مرگ قهرمانان شاهنامه را می‌توان از نمونه‌های عالی مراثی داستانی به حساب آورد.» (امامی، ۱۳۶۹: ۹۴). حماسه سترگ ایرانی، شاهنامه، سرگذشت زندگی‌ها و مرگ‌هاست. بیان تصاویر در مهرها و سوگ‌هاست. «بیش از دو درصد از ابیات شاهنامه در باب ناگزیری مرگ، همگانی بودن مرگ و ناخوشایندی مرگ است.» (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۰۷). لحظاتی که استاد طوس با هنرمندی آنها را جاندار در برابر دیدگان ما به نمایش می‌گذارد. «شاهنامه سراسر بیان دردهای جاودانه آدمیان است که در هر زمان و مکانی جان‌های آزاده و بیدار را می‌آزارد معماهای ناگشوده گیتی از مرگ و نیستی و بیداد و کین را طرح می‌کند. معماهایی که کسی از راز آنها آگاه نیست.» (ریاحی، ۱۳۸۹: ۲۴۵). و بالاخره شاهنامه، پایان همه زندگی‌ها را مرگ می‌داند.

چنین است کردار این چرخ پیر چه با اردوان و چه با اردشیر

کرا تا ستاره برآرد بلند سپارد مر او را به خاک نژند

(فردوسی، ۱۳۷۴، ۵ / ۴۲۱ و ۴۲۲)

ما در این جستار، می‌خواهیم کردار نیاکانمان را در برابر مرگ عزیزشان ببینیم و بنگریم که آنان با مرگ چگونه برخورد می‌کنند. می‌پذیرند یا انکار می‌کنند؛ نفرین می‌کنند یا آفرینش می‌گویند. در برابر آن تسلیم می‌شوند یا به چاره‌گری می‌پردازند. سوگ به معنای مصیبت، ماتم و تعزیت و مصیبت و همچنین به معنای مصیبت و غم و اندوه و ماتم (برهان) غم و ماتم به خلاف سور (دهخدا) در فرهنگ لغت‌ها آمده است. همچنین در فرهنگ نفیسی به مفهوم مصیبت، ماتم، غم، حزن و اندوه (فرهنگ نفیسی) و در فرهنگ معین به معنای ۱- مصیبت، ماتم، عزا، غم، اندوه و حزن (فرهنگ معین) بیان شده است.

رثا در لغت به معنای گریه و زاری بر مرده و ذکر خوبی‌های اوست و مرثیه به معنای نوعی شعر و یا سخنانی است که در ستایش مرده گفته و یا سروده شود. «رثا و مرثیه بر اشعاری اطلاق می‌شود که در ماتم گذشتگان و تعزیت خویشاوندان و یاران و اظهار تاسف و تالم و سوگ سلاطین و صدور و اعیان و سران قوم و ... سروده شده است و شمردن مناقب و فضائل و مکارم و تجلیل از مقام و منزلت شخص متوفی، تعظیم مصیبت و دعوت ماتم زدگان به صبر و سکون و معافی دیگری از این قبیل سروده شده است» (موتمن، ۱۳۳۲: ۴۲). «مرثیه از نظر لغوی یعنی در عزای مرده گریستن و برشمردن اوصاف او، مرده ستایی، ذکر محامد و اوصاف مرده و ستایش او.» (گنجی، ۱۳۷۱: ۲۴۱). و نیز گروهی مرثیه را مدیحه‌ای می‌دانند که ممدوح آن مرده است. مرثیه از دلکش‌ترین گفتارهای شاهنامه مرثیه‌خوانی‌های است که پس از مرگ یا شهادت قهرمانی از سوی بازماندگان وی صورت می‌گیرد این مرثیه‌خوانیها جزء لاینفک داستانهای تراژیک حماسه ملی ماست. از دلکش‌ترین این مرثیه‌ها مرثیه‌های رستم در مرگ فرزند ناکام خویش و مرثیه ته‌مین در سوگ اوست.

مویه زال در مرگ رستم و زواره پس از آگاهی یافتن از کشته شدن نشان به دست شغاد سوزناک و موثر است به ویژه که به یاد بیاوریم مویه گر کسی است که خود از آغاز با موی سپید به دنیا آمده است و انگار طبیعت می‌خواسته او را بدین گونه از عاقبت کار بی‌آگاهاند (سرامی، ۱۳۶۸: ۲۸۸).

ادیبان مرثیه‌ها را به نسبت رابطه مرثیه خوان با مرده به دسته‌هایی چون مرثیه‌های ادبی و شخصی تقسیم نموده‌اند و مرثیه شخصی را شامل مرثیه‌هایی می‌داند که شاعر آن را از اعماق جان و از روی میل و ابراز احساسات اندوهبار خود بدون ترس و یا مصلحت سروده باشد و مرثیه رسمی و ادبی بر اساس همان قصیده‌های مدحی سروده شده که ممدوح آن مرده و شخص فوت شده است. در شاهنامه هر دو نوع رثا وجود دارد. نوع شخصی که فقط دوبار در شاهنامه آمده است و نوع ادبی که اساس مرثیه‌های شاهنامه بر آن استوار است.

در مرثیه شخصی شاعر عزیزی را از دست داده است که واقعاً با او انس و الفتی داشته است؛ مانند: فرزند، مادر یا پدر، برادر، همسر و... یا در مرگ کسی شعر می‌گوید که از عمق جان او را دوست می‌دارد. هرچند که گاه نسبتی بین شاعر و شخص مرده وجود ندارد. این نوع مرثیه از جان برمی‌آید. نوحه‌ای است که از اعماق وجود قلب شاعر سرچشمه می‌گیرد (سلطانی، ۱۳۷۰: ۴۱). و چون از دل برخاسته است لاجرم بردل می‌نشیند.

در مرثیه ادبی شاعر از ذوق و کاردانی خود شعری از زبان شخص دیگری به عنوان رثا در سوگ کسی می‌سراید و لازم نیست این اشخاص وجود داشته باشند. یعنی می‌توان از زبان فرد افسانه‌ای دیگری مرثیه نقل کرد. (لغت نامه: ذیل مرثیه) در این نوع، مرثیه‌های بسیار زیبایی در ادب ایران خلق شده است که بی‌شک زیباترین آنها در شاهنامه فردوسی است.

قدرت تاثیر و نفوذ مرثیه‌ای که شخص متالم و سوگوار از عمق وجود سر می‌دهد و ناله‌هایی که او از ته دل برمی‌آورد بسی بیشتر از مرثیه‌هایی است که یک راوی از یک سوگوار و یا داغدار روایت می‌کند. این گونه مرثیه‌های شخصی در ادبیات ما علاوه بر بار عاطفی فراوانی که دارند بیانگر وقایع تاریخی در زندگی نویسندگان آنهاست. «مراثی شخصی و خانوادگی پراحساس‌ترین و

شور انگیزترین گونه رثا در ادب فارسی است و بی‌تردید از نظر ارزش هنری و ادبی نیز به واسطه قوی بودن زمینه عاطفی، برترین قسم مرثی را تشکیل می‌دهد. (امامی، ۱۳۶۹: ۵۰).

استاد حماسه‌سرای ایران نیز این گونه مصیبت‌های جگرسوز را دیده و اندوه جانگداز آن را تجربه نموده است او شصت و پنج ساله بود که فرزند سی و هفت ساله خود را از دست می‌دهد. آن گونه که از اشعار سوزناک استاد بر می‌آید فرزندش در طول زندگی با او درشتی کرده است، به گونه‌ای که از دست دادن فرزندش را نیز نوعی پشت کردن به خویشتن می‌پندارد و حتی طول عمر خود را پس از مرگ فرزندش سبب خشم فرزند می‌داند «مرگ پر اندوه پسر آرام را از شاعر ربود و نهال غمی عظیم را در دل او کاشت.» (امامی، ۱۳۶۹: ۹۴). این گونه مرثیه‌سرایی را که فردوسی بزرگ و خردمند از اندوه و از تالم فراوان روحی سر می‌دهد می‌توان تاثیرگذارترین مرثیه شخصی شاعران ایرانی دانست. «مرثیه ساده و بی‌تکلف فردوسی در مرگ فرزند که از وفور جوش و التهاب واقعی شایسته آفریدگار رستم و سهراب است خیلی بیشتر در نفوس تاثیر دارد تا آنچه خاقانی و کمال‌الدین اسماعیل و جامی در این باب گفته‌اند.» (زرین کوب، ۱۳۹۶: ۱۷۱).

کردارها در سوگواری

سوگواری با آگاهی از مرگ عزیزی آغاز می‌شود این آگاهی در نخستین مرحله با انکار روبرو می‌شود. و معمولاً با جمله‌ای شبیه به این برخورد می‌شود (آه! نه، راست می‌گویید؟) «آدمی از راه انکار، فرصت می‌یابد واقعیت‌های درناک را به تدریج لمس کند.» (اتکینسون، ۱۳۷۱: ۱۵۶). و آن گاه در اندیشه خود آن را می‌پذیرند و پس از دیدن شواهد عملاً پذیرفته می‌شود و مرحله سوگواری آغاز می‌گردد.

چنین انکاری در بعضی از مرگ‌های شاهنامه دیده می‌شود و با دیدن پیکر یا گاهی سرمرده، مرگ او پذیرفته می‌شود در داستان کشته شدن ایرج پس از آن که فریدون از کشته شدن ایرج آگاه می‌شود سخنان قاصد را خیره می‌پندارد و با دیدن سر ایرج در تابوت مرگ او را می‌پذیرد.

هیونی برون آمد از تیره گرد نشسته برو سوگواری بدرد
خروشی برآورد دل سوگوار یکی زرتابوتش اندر کنار
به تابوت زراندرون پرنیان نهاده سر ایرج اندر میان
ابا ناله و آه و باروی زرد به پیش فریدون شد آن شوخ مرد
ز تابوت زرتخته برداشتند که گفتار او خوار پنداشتند
بیفتاد ز اسپ آفریدون به خاک سپه سر به سر جامه کردند چاک
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۲۹/۱-۴۳۵)

و نیز در داستان اسفندیار صورت او را به زنان و دختران خانواده می‌نمایاند تا مرگ او را باور کنند.

کردارهایی که سوگواران در ساعت‌های اول سوگواری انجام می‌دهند طیف وسیعی دارد که ما مهم‌ترین آن کردارها را یک به یک ذکر کرده، نمونه‌های آن را از شاهنامه بیان می‌کنیم. این کردارها معمولاً به این ترتیب اتفاق می‌افتد:

۱. برخاک افتادن

پس از رسیدن آگاهی مرگ به بازماندگان، معمولاً اولین کرداری که از آنان سر می‌زند، این است که توان برپا ایستادن را از دست می‌دهند و بر خاک می‌غلتنند و یا به طور ارادی برای نشان دادن غم و اندوه خود، بر خاک می‌افتند. همان طور که در داستان ایرج ذکر شد فریدون پس از آگاه شدن از مرگ ایرج از اسب به زمین می‌افتد. یا پس از آن که خبر مرگ اسفندیار را

به گشتاسب می‌رسانند (با آن که گشتاسب خود می‌دانست که اسفندیار را به کام مرگ فرستاده است) از روی تخت شاهی، همان تختی که به خاطر آن اسفندیار را به کشتن داد برخاک افتاد:

به گشتاسب آگاهی آمد ز راه ننگون شد سر نامبردار شاه
همی جامه راچاک زد بر برش به خاک اندر آمد سرو افسرش
(همان: ۱۵۴۱/۶-۱۵۴۲)

شاه کاووس نیز با شنیدن خبر مرگ سیاوش (که خود نیز در آن سهمی داشت)
برو جامه بدرید و رخ را بکند به خاک اندر آمد ز تخت بلند
(همان: ۲۵۹۵/۳)

هم چنین است کردار پهلوانان در گاه کاووس پس از شنیدن خبر مرگ سهراب آنان نیز برای همدردی با رستم برخاک نشستند و نیز کیخسرو در سوگ کاووس بر خاک سیاه نشست.

۲. جامه دریدن

این کردار تقریباً در همه سوگواری‌های شاهنامه دیده می‌شود و در مردان و زنان هر دو دیده می‌شود کردار جامه دریدن اولین بار در داستان مرگ ایرج دیده می‌شود و پس از آن در همه سوگواری‌هایی که به تفصیل از آنها یاد شده است دیده می‌شود. پس از شنیدن خبر مرگ ایرج، همه‌ی سپاه یکسره جامه‌ها را برتن چاک کردند.

بیفتاد ز اسپ آفریدون به خاک سپه سر به سر جامه کردند چاک
(همان: ۴۳۵/۱)

این کردار گاه بسیار عمومی می‌شود. هم چنان که در سوگ رستم،
خروشان همه زابلستان و بُست یکی را بُد جامه بر تن درست
(همان: ۳۱۱/۶)

گشتاسب نیز برای نشان دادن درد و رنج خود، در سوگ اسفندیار جامه‌ها را برتن درید.
همه جامه راچاک زد بر برش به خاک اندر آمد سرو افسرش
(همان: ۱۵۴۲/۶)

نمونه‌های دیگر جامه دریدن در سوگ، جامه دریدن گشتاسب است پس از شنیدن خبر مرگ زیریر...

چو آگاهی کشتن او رسید به شاه جهان جوی و مرگش بدید
همه جامه تا پای بدرید پاک بران خسروی تاج پاشید خاک
(همان: ۶۰۵ و ۶۰۶)

در سوگ پسران اسفندیار فردوسی بزرگ چنین می‌سراید:

سرا پرده یشاه پر خاک بود همه جامه‌ی مهتران چاک بود
(همان: ۱۱۸۷/۶)

و همچنین است جامه دریدن در سوگ اسفندیار،

برو جامه رستم همی پاره کرد سرش پر ز خاک و دلش پر ز درد
(همان: ۱۵۱۲/۶)

جامه دریدن به عنوان یکی از کردارهایی که از نهایت دریغ و اندوه انجام می‌پذیرد در جای جای بیان داستان‌های اندوهبار مرگ عزیزان یاد شده است که از این رسم و آیین می‌توان موارد زیر را ذکر نمود جامه دریدن سوفرای در مرگ پیروزشاه، اسکندر در مرگ دارا، بزرگان کشور در مرگ یزدگرد بزه‌گر، افراسیاب در مرگ پسرش سرخه، کاووس در مرگ سیاوش، سیاوش در مرگ مادرش، شاه سمنگان در مرگ سهراب، زال در مرگ سهراب ایرانیان در سوگ نوزد، بزرگان توران در سوگ شیده فرزند افراسیاب، پیران در سوگ نستین و... گاه پوشیده رویان نیز در سوگ عزیزان جامه‌ها را برتن چاک می‌کردند. در مرگ اسفندیار:

چو آگاه شد مادر و خواهران ز ایوان برفتند با دختران
برهنه سرو پای پرگرد و خاک به تن بر همه جامه کردند چاک

(همان: ۱۵۵۳/۶ و ۱۵۵۴)

و نیز در مرگ طلحند مادر او جامه‌ها را برتن می‌درد و به سوگواری می‌پردازد
همی جامه زد چاک و رخ را بکند به گنجور گنج آتش اندر فگند
(همان: ۳۲۶۷/۸)

و نیز تهمینه با شنیدن خبر مرگ سهراب:

بزد چنگ و بدرید پیراهنش درخشان شد آن لعل زیبا تنش

(همان: ۲ ملحقات / ۵)

۳. خاک بر سر ریختن

خاک بر سر ریختن و بر خاک نشستن نشانه نهایت بیچارگی و درماندگی است. سوگوار معمولاً پس از به خاک افتادن خاک بر سر می‌ریزد و در مرگ عزیزان از دست رفته ناله سر می‌دهد. این کردار در شاهنامه طیف وسیعی دارد و تقریباً در اکثر سوگواری‌ها دیده می‌شود. پس از آن که بهرام گودرز که برای آوردن تازیانه‌اش به میدان جنگ رفته بود کشته شد، برادرش گیو در سوگ او خاک بر سر ریخت.

خروشید گیو دلیر از برش همی ریخت خاک سیه بر سرش

(همان: ۱۵۵۹/۴)

افراسیاب نیز با شنیدن خبر مرگ پسرش سرخه، که به انتقام خون سیاوش به دست رستم کشته شد اینگونه به عزاداری می‌پردازد.

خروشان بسر بر پراکند خاک همه جامه‌ها کرد بر خویش چاک

(همان: ۲۷۷۱/۳)

و در مرگ سهراب:

به پرده سرای آتش اندر زدند همه لشکرش خاک بر سر زدند

(همان: ۱۰۰۲/۲)

زال با شنیدن مرگ سیاوش خاک بر سر می‌ریزد.

به چنگال رخساره بشخود زال همی ریخت خاک از برشاخ و یال

(همان: ۲۶۰۴/۳)

تهمینه در مرگ سهراب و رستم در سوگ سهراب به نشانه اندوه خاک بر سر می‌ریزند. اغلب این نوع سوگواری‌ها با مرثیه خوانی همراه است. «از دلکش‌ترین این مرثیه، مرثیه‌های رستم در مرگ فرزند ناکام خویش و مرثیه تهمینه در سوگ اوست»

(سرامی، ۱۳۶۸: ۲۸۸). نمونه‌های دیگر این گونه ابراز ناراحتی و اندوه عبارتند از: خاک بر سر ریختن سیاوش در مرگ مادرش، لشکر ایران در سوگ نوذر شاه، افراسیاب در سوگ پسرش شیده و بزرگان ایران در مرگ ایرج.

۴. رخ کندن / کندن گوشت بدن / آزار رساندن به خود

این کردار ممکن است در جامعه پیشرفته امروزی و در شهرهای بزرگ دیده نشود. اما هنوز هم در میان جامعه روستایی مثلاً (روستاهای لرستان) دیده می‌شود. هر زنی که عزیزی را از دست می‌دهد گونه‌های خود را با ناخن خراش می‌دهد تا جایی که خون از آن جاری می‌شود و جای آن تا چندین روز پس از سوگواری نیز قابل دیدن است. در شاهنامه این عمل ویژه زنان نیست بلکه هم مردان و هم زنان به این عمل دست می‌زنند چنانکه زال در سوگ سیاوش:

به چنگال رخساره بشخود زال همی ریخت خاک از بر شاخ و یال

(همان: ۳ / ۲۶۰۴)

گاه این کردار (یعنی آسیب رساندن به خود) با رخ کندن نمود پیدا می‌کند. ایرانیان در مرگ اسفندیار:

همه خسته روی و همه کنده موی زبان شاه گوی و روان شاه جوی

(همان: ۶ / ۱۵۳۵)

مادر طلحند در مرگ او:

همی جامه زد چاک و رخ را بکند به گنجور گنج آتش اند فکند

(همان: ۸ / ۳۲۶۷)

ایرانیان با شنیدن خبر مرگ پیروز شاه:

همه کنده موی و همه خسته روی همه شاه گوی و همه شاه جوی

(همان: ۸ / ۱۸۳)

بهرام گور با شنیدن خبر مرگ پدرش یزگرد بزه گر صورت خود را می‌خراشد:

چو بشنید بهرام رخ را بکند ز مرگ پدر شد دلش مستمند

(همان: ۷ / ۴۰۷)

با شنیدن خبر مرگ سیاوش:

همه بندگان موی کردند باز فرنگیس مشکین کمنند دراز

برید و میان رابه گیسو بیست به فندق گل ارغوان را بخت

(همان: ۳ / ۲۳۵۴ و ۲۳۵۵)

گاه سوگواران گوشت بازوی خود را می‌کنند. هم چنان که پشوتن برادر اسفندیار در سوگ او:

پشوتن غمی شد میان زنان خروشان و گوشت از دو بازو کنان

(همان: ۶ / ۱۵۵۸)

تهمینه در سوگ سهراب:

همی خاک ره را به سر بر فکند به دندان همه گوشت بازو بکند

(همان: ۲ ملحقات / ۶)

کیومرث در سوگ سیامک:

فرود آمد از تخت ویله کنان زنان بر سروموی ورخ را کنان

(همان: ۱ / ۳۹)

ایرانیان در سوگ ایرج:

خروشیدن پهلوانان به درد کنان گوشت تن را بران راد مرد

(همان: ۱ / ۴۴۱)

گاهی سوگواران با سیلی به صورت خود می‌زده‌اند هم چنان که تهمینه در سوگ سهراب:

همی زد کف دست به رخ خو بروی همی گفت و می‌خست و می‌کند موی

(همان: ۲ ملحقات / ۳۴)

در یک مورد خاص این خودآزاری به قطع انگشتان انجامیده است و آن هنگامی است که بارید پس از مرثیه‌ای که برای پرویز می‌خواند (پیش از مرگ پرویز) انگشتان خود را می‌برد تا همیشه سوگوار باشد و هیچ گاه رود نوازند. بارید در پیشگاه پرویز - که در زندان شیرویه است - می‌گوید.

به یزدان و نام تو ای شهریار به نوروز و مهر و به خرم بهار

که گر دست من زین سپس نیز رود بسازد مبادا به من بر درود

بسوزم همه آلت خویش را بدان تا نینم بداندیش را

ببرید هر چار انگشت خویش بریده همی داشت درمشت خویش

(همان: ۹ / ۴۱۴ تا ۴۱۷)

و این یکی از زیباترین کردارهای شاهنامه است که در سوگ کسی انجام می‌شود.

۵. موی کندن

دیگر از کردارهایی که در سوگواری رخ می‌دهد، موی کندن است. این عمل گرچه بیشتر در میان زنان رایج است. در میان مردان نیز نمونه‌هایی برای آن سراغ داریم. موی کندن در اکثر سوگواری‌ها دیده می‌شود از جمله هنگامی که خبر مرگ سهراب جوان را برای تهمینه آوردند تهمینه:

بر آورد بانگ غریو و خروش زمان تا زمان او همی شد ز هوش

فرورد ناخن دودیده بکند برانگشت پیچید و از بن فکند

(همان: ۲ ملحقات / ۶ و ۷)

در یک مورد خاص فرنگیس پس از آن که موی خود را می‌برد آن را به کمر بندد

ز سر ماهرویان گسسته کمند خراشیده روی و بمانده نژند

همه بندگان موی کردند باز فرنگیس مشکین کمند دراز

برید و میان را به گیسو بیست به فندق گل ارغوان را بخت

به آواز برجان افراسیاب همی کرد نفرین همی ریخت آب

(همان: ۳ / ۲۳۵۶ تا ۲۳۵۳)

سپاهیان در سوگ اسفندیار

همه خسته روی و همه کنده موی زبان شاه گوی و روان شاه جوی

(همان: ۶ / ۱۵۳۵)

گردیه نیز در سوگ برادرش بهرام چو بینه موی سر خود را می‌کند

بیامد هم اند زمان خواهرش همه پاک بر کند موی سرش

(همان: ۷ / ۲۷۱۹)

پس از آن که افراسیاب از مرگ فرزندش شیده آگاه شد

جهاندار گشت از جهان نا امید بکند آن چو کافور موی سفید

(همان: ۷۱۱ / ۴)

نمونه‌های دیگر موکندن عبارتند از:

افراسیاب در عزای سرخه فرزندش، رستم بعد از شناختن سهراب، رستم درسوگ مرگ سهراب، ایرانیان در عزای نوذر شهریار، فریدون درسوگ ایرج، پیران درسوگ سیاوش، پیران درسوگ نستین، افراسیاب درسوگ پیران.

۶. چنگ در ریش زدن

فقط یک مورد ریش کندن در داستان‌های شاهنامه دیده شد و آن در داستان کشته شدن زیر است. گشتاسب با آگاه شدن از

مرگ زیر

همه جامه تاپای بدرید پاک بر آن خسروی تاج پاشید خاک

(همان: ۶۰۷ / ۶)

۷. کلاه بر زمین انداختن

در دو مورد در شاهنامه، افراد سوگوار با شنیدن خبر مرگ عزیزان، کلاه را از سر به زمین می‌اندازند. ایرانیان با شنیدن خبر

مرگ اسفندیار کلاه از سر بر گرفتند.

به ایران ز هر سو که رفت آگهی بینداختند هر کس کلاه مهی

(همان: ۱۵۴۴ / ۶)

۸. خاک بر تاج و تخت ریختن

گاهی فرد سوگوار خاک بر تاج و تخت می‌ریزد. هم چنان که گشتاسب با شنیدن خبر مرگ زیر

همه جامه تاپای بدرید پاک بر آن خسروی تاج پاشید خاک

(همان: ۶۰۶ / ۶)

پس از مرگ دارا:

سکندر همه جامه‌ها کرد چاک به تاج کیان بر پراکند خاک

(همان: ۳۸۴ / ۶)

فریدون در سوگ ایرج:

تهی دید از آزادگان جشنگاه به کیوان برآمد خروش سپاه

همی سوخت باغ و همی خست روی همی ریخت اشک و همی کند موی

(همان: ۴۵۱ / ۱ و ۴۵۲)

۹. سوزاندن تاج و تخت

گاه در سوگ دردآور و جگر خراش عزیزان تاج و تخت شاهی را آتش می‌زدند و این در عزای شاهان و شاهزادگان اعمال

می‌شد. مادر طلحند با آگاهی از مرگ فرزند.

همه کاخ و تاج بزرگی بسوخت از آن پس بلند آتشی بر فروخت

(همان: ۳۲۶۹ / ۸)

۱۰. آتش بر سر ریختن

در یک مورد مرگ آن قدر دردناک و فاجعه آمیز بود که فرد سوگوار از شدت غم و رنج، آتش بر روی خود ریخت و آن

مرگ سهراب بود. تهمینه با شنیدن خبر مرگ جوانش:

به سربر فکند آتش و بر فروخت همه جعد و موی سیاهش بسوخت
(همان: ۲ملحقات / ۱۰)

۱۱. آتش در کاخ و سراپرده زند

اولین بار در سوگ ایرج، فریدون آتش در سرای نشست می‌زند و پس از آن این عمل چند بار در سوگ‌های دیگر اعمال می‌شود. فریدون:

میان را به زَنار خونین بیست فکند آتش اندر سرای نشست
(همان: ۴۵۳ / ۱)

مادر طلحد در سوگ او:

همه جامه زدچاک و رخ را بکند به گنجور گنج آتش اندر فکند
(همان: ۳۲۶۷ / ۸)

بزرگان لشکر در مرگ اسکندر:

زند آتش اندر سرای نشست هزار اسپ رادم بریدند پست
(همان: ۱۸۱۸ / ۷)

و در سوگ سهراب:

به پرده سرای آتش اندر زند همه لشکرش خاک برسر زند
(همان: ۱۰۰۲ / ۲)

۱۲. سوزاندن درختان

فریدون به سبب درد و غصه فراوان وقتی به کاخ ایرج می‌رود و آن را از ایرج خالی می‌بیند، درختان سرو باغ او را می‌سوزاند:
گلستانش بر کند و سروان بسوخت به یک بارگی چشم شادی بدوخت
(همان: ۴۵۴ / ۱)

۱۳. سوزاندن ساز

باربد در پیشگاه خسرو پرویز (که در زندان شیرویه است) سوگند می‌خورد که هرگز رود نسازد. پس انگستان خود را می‌برد و سازهایش را می‌سوزاند:

به یزدان و نام تو ای شهریار! به نوروز و مهر و به خرم بهار
که گردست من زین سپس نیز رود بسازد مبادا به من بر درود
بسوزم همه آلت خویش را بدان تا نبینم بدان‌دیش را
ببرید هر چار انگشت خویش بریده همی داشت در مشت خویش
چو در خانه شد آتشی بر فروخت همه آلت خویش یکسر بسوخت
(همان: ۴۱۴ / ۹ تا ۴۱۸)

۱۴. کندن درختان

فریدون گلستان ایرج را در سوگ او خراب می‌کند و درختانش را از ریشه بر می‌کند:
گلستانش بر کند و سروان بسوخت به یکبارگی چشم شادی بدوخت
(همان: ۴۵۴ / ۱)

۱۵. کندن تخت

تهمینه بعد از مرگ سهراب به کاخ او می رود و تخت او را از جا می کند و سرنگون می سازد:
در کاخ در بست و تختش بکند ز بالا در آورد و پستش فکند
(همان: ۲: ملحقات / ۵۲)

۱۶. کمرگشادن

گاه به احترام شخص مرده یا سوگواران اطرافیان کمر بند خود را می گشوده اند چنان که درسوگ سهراب:
گشادند گردان سراسر کمر همه پیش تابوت بر خاک سر
(همان: ۲ / ۱۰۳۹)

۱۷. کوس نگون کردن

اولین بار در داستان ایرج با این کردار روبه رو می شویم. لشکریان در عزای ایرج:
دریده درفش و نگون کرده کوس رخ نامداران برنگ آبنوس
(همان: ۱ / ۴۳۸)

و نیز لشکر ایران در عزای اسفندیار:

نگون کرده کوس و دریده درفش همه جامه کرده کبود و بنفش
(همان: ۴ / ۳۹۲۵)

۱۸. دریدن کوس و رویینه خم

در سوگ سهراب:

سپه پیش تابوت می رانند بزرگان به سر خاک بفشانند
بریده سمند سرافراز دم دریده همه کوس و رویینه خم
(همان: ۲ / ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳)

۱۹. درفش دریدن

در سوگ ایرج، لشکر ایران:

دریده درفش و نگون سار کوس رخ نامداران برنگ آبنوس
(همان: ۱ / ۴۳۸)

در سوگ اسفندیار، بزرگان لشکر ایران:

نگون کرده کوس و دریده درفش همه جامه کرده کبود و بنفش
(همان: ۴ / ۳۹۲۵)

۲۰. سیاه کردن روی پیل

در سوگ ایرج، لشکریان:

تبیره سیه کرده و روی پیل پراکنده بر تازی اسپانش نیل
(همان: ۱ / ۴۳۹)

۲۱. سیاه کردن تبیره

در سوگ ایرج:

تبیره سیه کرده و روی پیل پراکنده بر تازی اسپانش نیل
(همان: ۱ / ۴۳۹)

۲۲. نیل بر اسبان پاشیدن

در عزای ایرج:

تبیسه سیه کرده و روی پیل پراکنده بر تازی اسپانش نیل
(همان: ۱/ ۴۳۹)

۲۳. سیاه کردن در کاخ

تهمینه در سوگ سهراب در کاخ او را سیاه کرد:

در خانه‌ها را سیه کرد پاک ز کاخ و زایوان بر آورد خاک
(همان: ۲/ ملحقات / ۵۳)

۲۴. بستن در کاخ

تهمینه در عزای سهراب:

در کاخ بر بست و تختش بکند ز بالا در آورد و پشتش فکند
(همان: ۲/ ۵۲)

۲۵. بخشیدن مال شخص مرده به درویشان

مادر سهراب در عزای او ثروت او را به درویشان بخشید:

به درویش داد آن همه خواسته زر و سیم و اسپان آراسته
(همان: ۲/ ۵۰)

۲۶. بریدن دم ویال اسپان

در سوگ سهراب تهمینه تیغ سهراب را بر می‌کشد و دم اسب او را می‌برد. این عمل در چند جای دیگر شاهنامه تکرار شده است که به آنان اشاره می‌شود:

همان تیغ سهراب را بر کشید فش و دمش از نیمه اندر برید
(همان: ۲/ ۴۸)

در سوگ اسفندیار:

بریده بش و دم اسب سیاه پشتون همی برد پیش سپاه
(همان: ۶/ ۱۵۳۶)

در عزای اسکندر دم هزار اسب او را می‌برند: ز دند آتش اندر سرای نشست هزار اسب را دم بریدند پست
(همان: ۷/ ۱۸۱۸)

در عزای سهراب، هنگام حمل تابوت او:

سپه پیش تابوت می‌رانند بزرگان به سر خاک بفشانند
بریده سمند سرافراز دم دریده همه کوس و رویینه خم
(همان: ۲/ ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳)

۲۷. نگون کردن زین و آویختن لباس مرده از اسب

این کردار امروزه هم در میان عشایر لرستان دیده می‌شود. وقتی که اسب سوار مرده را بر سرگور او می‌آورند زین را نگوئسار بر پشت اسب قرار می‌دهند و آلات رزم و لباس شخص مرده را از اسب می‌آویزند. در سوگ اسفندیار، هنگام بردن تابوت او به پیشگاه گشتاسب، زین اسب او را نگون سار بر پشت سیاه قرار داده بودند و لباس او را از آن آویختند:

پشوتن همی بود پیش سپاه بدیده بش و دمّ اسب سیاه
بروبر نهاده نگون سار زین ز زین اندر آویخته گرز کین
همان نامور خود و خفتان اوی همان جوله و مغفر جنگ جوی
(همان: ۶/۱۵۳۶ تا ۱۵۳۸)

۲۸. میان را به زَنار خونین بستن

از کردارهایی است که هنگام سوگواری رخ می‌دهد و آن آمادگی برای انتقام گرفتن است. ظاهراً زَنار خونین به میان بستن کنایه از کمر قتل بستن و آماده انتقام و خون خواهی شدن است. این ترکیب چند بار در شاهنامه به کار رفته است که دو بار آن، طی سوگواری‌ها ذکر شده است. پس از مرگ فریدون:

منوچهر بنهاد تاج کیان به زَنار خونین بیستش میان
(همان: ۱/۸۹۳)

البته در مورد بالا، نشانه‌هایی از انتقام دیده نمی‌شود. چون فریدون پیش از مرگ انتقام جانش را از سلم و تور گرفته بود فریدون خود در سوگ ایرج میان را به زَنار خونین می‌بندد:

میان را به زَنار خونین بیست فکند آتش اندر سرای نشست
(همان: ۱/۴۵۳)

۲۹. پیاده پیش تابوت رفتن

رسمی که هنوز هم در جامعه ما وجود دارد. همراهی با تابوت و رساندن آن به دخمه. این عمل بدون شک در همه تشییع‌ها وجود دارد. با این حال در دو مورد این عمل در شاهنامه ذکر شده است: فریدون و ایرانیان پیشاپیش سر ایرج که در تابوت زر قرار دارد پیاده حرکت می‌کنند:

پیاده سپهد پیاده سپاه پر از خاک سر بر گرفتند راه
(همان: ۱/۴۴۰)

حرکت رستم پیشاپیش تابوت سهراب:

تهمتن پیاده همی رفت پیش دریده همه جامه، دل کرده ریش
(همان: ۲/۱۰۳۸)

۳۰. به یادگاری‌هایی که از شخص مرده بر جای مانده است

یکی از بهترین موردهای موجود در شاهنامه که در آن شخص سوگوار با یادگارهای شخص مرده، سخن می‌گوید، یا به آن‌ها توجه نشان می‌دهد، در داستان اسفندیار است. پس از آن که پیکر اسفندیار به درگاه گشتاسب می‌رسد، مادر اسفندیار با خواهران و پوشیده رویان بارگاه به سراغ اسب اسفندیار می‌روند و خطاب به او سخنانی می‌گویند که شنیدنی است:

برفتند یکسر ز بالین شاه خروشان به نزدیک اسب سیاه
بسودند پر مهر یال و برش کتایون همی ریخت خاک از برش
کزو شاه را روز برگشته بود به آورد بر پشت او کشته بود
همی گفت مادرش کای شوم پی! به پشت تو برگشته شد شاه کی
ازین پس که را برد خواهی به جنگ؟ که را داد خواهی به چنگ نهنگ؟
به یالش همی اندر آویختند همه خاک بر تارکش ریختند
(همان: ۴/۱۵۶۲ تا ۱۵۶۶)

در مورد دیگر تهمینه با اسب سهراب رازونیا می‌کند و سهراب را در یادگارش می‌جوید:

بیاورد آن چرمه‌ی بادپای که در روز روشن بدو بود رای
سر اسب او را به بر در گرفت جهانی بدو مانده اندر شگفت
گهی بوسه بر سر زدی گه به روی زخون زیر سمش همی راند جوی
(همان: ۲ ملحقات ۴۰/ تا ۴۲)

و به دنبال آن جامه و آلات رزم سهراب را در برمی‌گیرد:

بیاورد آن جامه‌ی شاهوار گرفتش چو فرزند اندر کنار
زخون او همی کرد لعل آب را به پیشش همی اسب سهراب را
بیاورد خفتان و درع و کمان همان نیزه و تیغ و گرز گران
بیاورد زین لگام و سپر لگام و سپر را همی زد به سر
کمندش بیاورد هفتاد یاز به پیش خود اندر فکندش دراز
بیاورد آن جوشن و خوداوی همی گفت کای شیر پر خاش جوی
همان تیغ سهراب را بر کشید فش و دمش از نیمه اندر برید
(همان: ۲ ملحقات ۲۶۱/ ۴۱ تا ۴۷)

گاه کردارها در سوگواری‌ها نمادین هستند و نشان دهنده اندوه فراوان از مرگ عزیزان می‌باشند بسیاری از این آیین‌ها تا مدت‌ها بعد از اسلام نیز به عنوان آیین‌های عزاداری بر پا می‌شده‌اند و حتی برخی از آن‌ها هنوز نیز در میان مردم رایج است. «گویا زردشتیان ایران تا سده چهارم اسلامی گریستن بر مغان یعنی اجرای صحنه‌هایی همانند شبیه‌خوانی را فراموش نکرده بودند.» (استعلامی، ۱۳۵۳: ۹).

مدت سوگواری

بنا به مناسبت‌های گوناگون و نوع رابطه فرد سوگوار و شخص مرده و نیز شخصیت و مقام مرده، مدت سوگواری در جاهای گوناگون متفاوت است. امروزه اکثر مردم حداقل مدت سوگواری را برای عزیز از دست رفته یک سال می‌دانند و هم چنان که در یک آمارگیری که توسط دانشمندان غربی صورت گرفته است. بالاترین رقم سوگواران (۲۹/۷) درصد ابراز داشته‌اند که تا یک سال پس از مرگ عزیزان سوگوار بوده‌اند (۳) ما در این جا فقط به آن وجه سوگواری که جنبه عملی دارد و در واقع عزاداری با مراسم و گریه زاری همراه است توجه نشان داده‌ایم.

۱. گاه شخصیت‌های شاهنامه یک هفته به سوگواری می‌پرداخته‌اند. هم چنان که رستم در سوگ سیاوش.

چویک هفته با سوگ بود درم به هشتم برآمد ز شیپوردم

(همان: ۲۶۰۵/۳)

۲. گاهی عزاداری دو هفته بوده است. در سوگ کاووس:

از ایرانیان هر که بد نامجوی پیاده برفتند بی رنگ و بوی

همه جامه‌هاشان کبود و سیاه دو هفته بی‌بودند با سوگ شاه

(همان: ۲۴۰۴/۵ و ۲۴۰۵)

۳. عزاداری یک ماهه. در سوگ پیروز شاه:

ز سر برگرفتند گردان کلاه به ماهی نشستند با سوگ شاه

(همان: ۲۱۳/۸)

و نیز در سوگ پیروز شاه:

چو بنشست با سوگ ماهی بلاش سرش پر ز گرد و رخس پر خراش
سپاه آمد و موبد موبدان هر آن کس که بود ازرد و بخردان
(همان: ۸ / ۱۸۵ و ۱۸۶)

بهرام گور در مرگ پدرش یک ماه عزاداری کرد:

چو بنشست یک ماه با سوگ شاه سر ماه نو را بیاراست گاه
(همان: ۷ / ۴۰۹)

سیاوش در عزای مادرش:

همی بود یک ماه با درد و داغ نمی جست یک دم ز انده فراغ
(همان: ۳ ملحقات / ۶)

۴. عزاداری چهل روزه: در بیشتر مواردی که در شاهنامه دیده شده عزاداری چهل روز طول کشیده بود. بهرام فرزند بهرام

اورمزد چهل روز در سوگ پدرش

چو بهرام در سوگ بهرام شاه چهل روز نهاد بر سر کلاه
برفتند گردان بسیار هوش پر از درد، با ناله و با خروش
(همان: ۷ / ۲۰۱)

سوگ کاووس چهل روز بود.

چهل روز سوگ نیاداشت شاه (کیخسرو) ز شادی شده دور و از تاج و گاه
(همان: ۵ / ۲۴۱۶)

۵. عزاداری یک ساله: عزاداری یک ساله فقط یک مورد در شاهنامه دیده شد و آن اولین سوگواری شاهنامه است. یعنی

سوگ سیامک پسر کیومرث

دد و مرغ و نخچیر گشته گروه برفتند ویله کنان سوی کوه
برفتند با سوگواری و درد ز درگاه کی شاه برخاست گرد
نشستند سالی چنین سوگواری پیام آمد از داور کردگار
درد آوریش خجسته سرورش کزین بیش مخروش و باز آر هوش
(همان: ۱ / ۴۶ تا ۴۳)

همراهی غیرانسانها در سوگواری

در سوگواریها حمایت اجتماعی و عاطفی دیگران باعث می‌گردد، اندوه و افسردگی ناشی از فقدان درگذشتگان قابل تحمل تر گردد. «حمایت عاطفی و توجه مردم، فشار روانی را تحمل پذیرتر می‌کند.» (اتکینسون، ۱۳۷۱: ۱۷۵). در شاهنامه در اغلب سوگواریها این حمایت اجتماعی یا ابراز همدردی و همدلی به چشم می‌خورد. در مواردی حتی ابراز همدردی از سوی حیوانات و پرندگان نیز به چشم می‌خورد. با مرگ سیامک اولین عزای شاهنامه شکل می‌گیرد و نکته عجیب این عزاداری این است که نه فقط انسانها سوگواری می‌شوند بلکه حیوانات درنده، پرندگان و شکارها همه به سوگواری می‌پردازند.

خروشی برآمد ز لشکر به زار کشیدند صف بر در شهریار
همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ دو چشم ابرخونین و رخ باد رنگ
دد و مرغ و نخچیر گشته گروه برفتند ویله کنان سوی کوه

برفتند با سوگواری و درد ز درگاه کی شاه برخاست گرد
نشستند سالی چنین سوگوار پیام آمد از داور کرد گار
(همان: ۱/ ۴۵ تا ۴۱)

هم چنین پس از قتل ناجوانمردانه‌ی سیاوش نخچیران در سوگ با انسان‌ها همراه شدند:

چو آگاهی آمد به کاووس شاه که شد روزگار سیاوش تباه
به کردار مرغان سرش را ز تن جدا کرد سالار آن انجمن
ابری گناهی به خنجر بزار بریدند سر زان تن شاهوار
بنالد همی بلبل از شاخ سرو چو دراج زیرگلان با تدرود
همه شهر توران پر از داغ و درد به بیشه درون برگ گلنار زرد
(همان: ۳/ ۲۵۸۸ تا ۲۵۹۲)

نتیجه

فردوسی با استادی تمام در لابه لای داستان‌ها آیین‌های سوگواری ایرانیان کهن را آورده است. برخی از این آیین‌ها نمادین هستند و برخی دیگر بر اثر تألم شدید از مرگ عزیزان اندک اندک به صورت شیوه‌های عزاداری ذکر شده‌اند. در شاهنامه پس از رسیدن آگاهی مرگ به بازماندگان، معمولاً اولین کرداری که از آنان سر می‌زند، این است که توان برپا ایستادن را از دست می‌دهند و بر خاک می‌غلطند. جامه دریدن به نشانه اندوه فراوان در همه‌ی سوگواری‌های دیده می‌شود و خاک بر سر ریختن و بر خاک نشستن نشانه نهایت بیچارگی و درماندگی و شدت ناراحتی است. سوگواران در شاهنامه معمولاً پس از به خاک افتادن، خاک بر سر می‌ریزند و در مرگ عزیزان از دست رفته ناله سر می‌دهند. این کردارها در شاهنامه طیف وسیعی دارند. مواردی از نشان دادن نهایت عزاداری مثل چنگ در ریش زدن، خاک بر تاج و تخت ریختن خاک بر تاج و تخت سوزاندن تاج و تخت، آتش بر سر ریختن، آتش در کاخ و سراپرده زدن، سوزاندن درختان، سوزاندن ساز، کندن درختان، کمرگشادن، کوس نگون کردن، دریدن کوس، درفش دریدن، سیاه کردن روی پیل، سیاه کردن تیره، نیل بر اسبان پاشیدن، سیاه کردن در کاخ، بستن در کاخ، بریدن دم و یال اسبان، نگون کردن زین و آویختن لباس جنگ مرده از اسب، میان را به زَنار خونین بستن، پیاده پیش تابوت رفتن به نشانه عزاداری در برخی از سوگ‌های شاهنامه به چشم می‌خورد. ایام عزاداری نیز یک هفته، یک ماه، چهل روز و گاه یک سال بوده است.

منابع

۱. اتکینسون، ریتال و ریچارد اتکینسون و ارنست هلیگارد، (۱۳۷۱)، **زمینه روانشناسی**، ترجمه محمد نقی برهانی و دوستان، جلد دوم، تهران: رشد، چاپ ششم.
۲. استعلامی، محمد، (۱۳۵۳)، **ادبیات دوره بیداری و معاصر**، تهران: توس.
۳. آبادی باویل، محمد، (۱۳۵۰)، **آیین‌ها در شاهنامه فردوسی**، تبریز: دانشگاه تبریز.
۴. امامی، نصراله، (۱۳۶۹)، **مرثیه سرایی در ادبیات فارسی**، تهران: جهاد دانشگاهی.
۵. انگاره‌چی، علیرضا، (۱۳۸۹)، **چالش‌گاه، بهداشت روان در پیوندگاه دین‌شناسی و روانشناسی**، تهران: آزما، چاپ اول.
۶. ترابی، علی اکبر، (۱۳۸۵)، **جامعه‌شناسی ادبیات فارسی**، تبریز: فروش، چاپ پنجم.
۷. خلف تبریزی، محمد حسین، (۱۳۷۶)، **برهان قاطع**، به اهتمام محمد معین، تهران: امیر کبیر، چاپ ششم.
۸. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، **لغت نامه دهخدا**، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.

۹. دوستخواه، جلیل، (۱۳۸۴)، **حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره ها**، تهران: آگاه.
۱۰. ریاحی، محمد امین، (۱۳۸۹)، **فردوسی**، تهران: طرح نو، چاپ پنجم.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۴۶)، **شعر بی دروغ، شعر بی نقاب**، تهران: سخن.
۱۲. ساراسون، ایروین جی و بارابارا آرساراسون، (۱۳۷۱)، **روان شناسی مرضی**، تهران: رشد، چاپ اول.
۱۳. سرامی، قدمعلی، (۱۳۶۸)، **از رنگ گل تا رنج خار**، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۱۴. سلطانی، منیژه، (۱۳۷۰)، **قصیده فنی**، تهران: کیهان، چاپ اول.
۱۵. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، **شاهنامه فردوسی**، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر داد.
۱۶. گنجی، حمزه، (۱۳۷۱)، **روان شناسی بزرگ سالان**، تهران: اطلاعات، چاپ سوم.
۱۷. مسکوب، شاهرخ، (۱۳۵۷)، **سوگ سیاوش**، تهران: خوارزمی، چاپ پنجم.
۱۸. معین، محمد، (۱۳۶)، **فرهنگ معین**، تهران: امیر کبیر، چاپ ششم.
۱۹. مومن، زین العابدین، (۱۳۳۲)، **شعر و ادب فارسی**، تهران: زرین.
۲۰. نفیسی، علی اکبر ناظم الاطبا، (۱۳۴۳)، **فرهنگ نفیسی**، تهران: خیام.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی